

نشریه پژوهش‌های فلسفی
دانشگاه تبریز
سال ۷، پاییز و زمستان ۹۲
شماره مسلسل ۱۳

انسان‌شناسی پلاگیوس

قربان علمی*

دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه تهران

شیما شیبانی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه تهران

چکیده

یکی از مسائل اساسی مطرح در اندیشه پلاگیوس که سبب شکل‌گیری مناقشه مهمی با آگوستین متفکر پرنفوذ کلیسای مسیحی گردید چیستی طبیعت انسان، ماهیت گناه، گناه ازلی و آثار آن، طبیعت و اراده انسان و راه نجات است. این پژوهش نشان می‌دهد که آموزه‌هایی که پلاگیوس درباره انسان مطرح می‌کند گرچه در طی شوراهایی تحت عنوان بدعت محکوم شده است، به نظر بسیاری از محققان دوره مدرن بخشی از سنت مسیحی است. پلاگیوس معتقد است انسان ذاتاً خوب و آزاد آفریده شده است و چنین نیست که طبیعتش را ضعفی اسرارآمیز مخدوش و ناتوان کرده باشد. ایده گناه ازلی کفرآمیز و غیر قابل تصور است. ویژگی‌های برتر انسان عقل و اراده آزاد اوست. آدم بواسطه اراده آزاد مرتکب گناه گردید. فرزندان او نیز اینگونه هستند. مرگ جسمانی نتیجه گناه نیست. فقط مرگ معنوی نتیجه آن است که هر انسان آن را از طریق گناهان اکتسابی خود به دست می‌آورد. فیض الهی سه جنبه دارد. (الف) قانون و ساختار طبیعی انسان (عقل و اراده آزاد) که همه انسان‌ها از آن برخوردارند، (ب) شریعت الهی که به عقل تاریک شده بواسطه گناه کمک می‌کند و وظایف او را یادآور می‌شود، و (ج) فیض مسیح که که زنگار گناه را می‌زداید، شریعت را در قلب انسان قرار می‌دهد و الگوی زندگی اخلاقی و بدون گناه می‌گردد. از آنجا که خدا می‌خواهد همه انسان‌ها نجات یابند، عدم رستگاری انسان را باید نتیجه استفاده نادرست از اراده او دانست.

واژه‌های کلیدی: طبیعت انسان، گناه ازلی، اراده، نجات، پلاگیوس و آگوستین.

- تاریخ وصول : ۹۰/۱۱/۱۹ تایید نهایی: ۹۲/۳/۶

*Email: gelmi@ut.ac.ir

مقدمه

هر چند مطابق تعالیم کتاب مقدس، خداوند انسان را به صورت خویش آفریده (پیدایش ۱: ۲۷) و او پاک و مقدس است و به همین دلیل یهودیان آموزه گناه ازلی را اعتقادی نادرست دانسته و اعتقاد به انتقال گناه آدم به نسل وی را مردود شمرده‌اند (Kohler, 1918, 239; Britannica Encyclopedia of World Religions, 2006, 830)، اما اعتقاد به گناه اصلی، از سوی تمام مسیحیان پذیرفته شده است. اگرچه در عهد قدیم و در انجیلها اثری از این آموزه وجود ندارد (Ibid)، ریشه کتاب مقدسی این آموزه را تنها در رسالات پولس می‌توان یافت (Cross, 1997, 195). او در رسالات خویش، همواره بر این نکته تأکید می‌کند که گناه آدم، بر عهده تمام انسان‌ها است و تمام انسان‌ها به خاطر گناه آدم، محکوم به قصاص هستند. (رومیان ۵: ۱۲ – ۲۱ و اول قرنتیان ۱۵: ۲۲) در شورای ترنت نیز بر این نکته تأکید شده است که اعتقاد به گناه اصلی، ریشه در تعالیم پولس دارد (برانتل، ۱۳۸۱، ۷۴).

از این‌رو، ماهیت بشر، آزادی، هبوط و نجات او یکی از مهمترین مسائل مطرح در نظام الهیات مسیحی در طول تاریخ بوده و کسانی با آموزه گناه اصلی و نتایج آن به مخالفت پرداخته‌اند.

بحث جدی از سرشت انسان و چگونگی نجات او در تاریخ الهیات مسیحی، به قرن چهارم و پنجم میلادی و نزاع معروف میان آگوستین (354 – 430) و پلاگیوس (360 – 420) بازمی‌گردد. آگوستین که به عنوان متفکر پرنفوذ کلیسای مسیحی تأثیر عمیقی بر نظام الهیات مسیحی پس از خود داشت طبیعت انسان را به واسطه گناه ازلی ناتوان می‌دانست (2010, 237; 1993, 2, 19; 1998, 67; Bonner, 2000, 132-3) (Augustine, گناهی که توسط آدم وارد دنیا شد و مرگ و رنج را به ارمغان آورد).

پلاگیوس متفکر بریتانیایی معاصر آگوستین با نگاهی خوش بینانه به توانایی‌های طبیعت انسان شهرتی تحت عنوان مخالف آگوستین دارد. تنها در سال‌های اخیر است که تلاش‌هایی جدی برای شناخت و درک پلاگیوس تاریخی و شرایطی که اطراف آموزه‌های وی بود، صورت گرفته است. وی ضمن مخالفت با آراء انسان‌شناسانه آگوستین، حیات بخش نهضتی واقع شد که پس از او ادامه و تحول یافته‌است. پلاگیوس به عنوان یک معلم اخلاق یا معلم دینی برای

اصلاح زندگی مسیحیان مطابق با یک قانون سخت اخلاقی مورد توجه قرار می‌گیرد. او اصلاح گری اخلاقی است که تعالیم اخلاقی و نظام الهیاتی اش بر یک انسان‌شناسی الهیاتی مشخص ترسیم گردیده‌است. طبیعت انسان و تعهد اخلاقی بشریت نسبت به خدا دغدغه‌های اخلاقی او هستند.

این موضوع که انسان چگونه می‌تواند با خداوند ارتباط برقرار کند و شخص گناهکار چگونه ممکن است در درگاه خداوند خیرخواه پذیرفته شود و به دنبال آن سؤالاتی اساسی درباره گناه ازلی و آثار آن، طبیعت انسان و اراده او در مباحثاتی که میان پلاگیوس و آگوستین شکل گرفت، به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار گرفت که امروز به مناقشه پلاگیوسی مشهور است. یکی از مهم ترین مسائل در بررسی انسان‌شناسی پلاگیوس یافتن دیدگاه او در باب گناه و توانایی‌های طبیعت انسان و اراده او است. پرسش این است که پلاگیوس در باب طبیعت انسان، اراده او و گناه ازلی و آثار آن چگونه می‌اندیشد؟ آیا دیدگاه او در این باب با تفکر رایج مسیحی عصر خود سازگاری دارد یا او به گونه دیگری در باب انسان، طبیعت و اراده او می‌اندیشد؟ از آنجا که پلاگیوس دیدگاه متفاوتی درباره گناه ازلی دارد آیا جایی برای طرح طبیعت فاسد و معیوب بشر و اراده‌ای متمایل به شر باقی می‌ماند؟ و آیا در نظام فکری او انسان سکان‌دار زندگی خود به حساب نمی‌آید؟ در نهایت این پرسش مطرح است که اندیشه‌های پلاگیوس در باره طبیعت انسان و توانایی‌های طبیعت او چه سرانجامی می‌یابد؟

در این نوشتار با توجه به اهمیت بحث از جایگاه انسان به بررسی دیدگاه پلاگیوس درباره طبیعت، اراده، مسئولیت انسان، گناه ازلی و ماهیت گناه پرداخته و به پرسش‌های فوق پاسخ داده می‌شود.

طبیعت انسان در هنگام آفرینش

هرچند مسیحیان با پیروی از سنت یهودی و براساس مندرجات کتاب عهد عتیق معتقد بودند که «انسان به صورت خدا و به شباهت او آفریده شده است» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۸؛ پیدایش ۵: ۱-۳)، نگرش رایج مسیحیان در زمان پلاگیوس در باب طبیعت انسان این بود که آن به طرز

اجتناب‌ناپذیری ضعیف است و راهی برای رستگاری از طریق فعالیت خود ندارد. پلاگیوس تحت تأثیر این بهانه‌ها قرار نگرفت و استلال نمود که انسان‌ها نه تنها ناتوان و درمانده نیستند، بلکه با طبیعتی سالم و خدادادی به دنیا می‌آیند که به طور طبیعی توان انجام هر عملی اعم از نیک یا بد را دارند. به گفته پلاگیوس «انسان در آفرینش پاک و دارای ماهیت نیک است که از آن تعبیر به «فیض طبیعی» یا «تقدس طبیعی» (natural sanctity) می‌شود» (O Riada, 2005, 2:4). اساس تعلیم پلاگیوس بر نیک بودن طبیعت انسان استوار است و هیچ تفاوتی هم از این جهت بین انسان‌ها وجود ندارد و چنین نیست که طبیعت انسان را وضعی اسرارآمیز مخدوش و ناتوان کرده باشد. لذا اعتقاد به دخالت مستقیم خدا به منظور تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های نیک انسان به معنای مخدوش ساختن و زیر سؤال بردن اصالت انسان است (Parsons, 1926, Vol.9, 707).

اعتقاد به نیک بودن طبیعت انسان ریشه در این اندیشه پلاگیوس دارد که خداوند انسان را در شباهت خود آفریده است. در واقع از آن‌جا که انسان شبیه خالق خود آفریده شده است، نیک است. «اگر طبیعت انسان را ناقص و معیوب بشماریم، در واقع نیکویی خدا را زیر سؤال برده‌ایم» (Ibid). بنابراین پلاگیوس می‌گوید «شما باید نیک بودن طبیعت بشر را از طریق رجوع به خالق آن بسنجید» (O Riada Deacon, 2005, 2:2). بر این اساس اعتقاد محوری تعلیم پلاگیوس آن است که بشریت به عنوان بخشی از خلقت، هم در جسم و هم در نفس نیکو است. اعتقاد پلاگیوس درباره نیک بودن طبیعت انسان نباید این گونه تفسیر شود که انسان در بدو تولد همراه با اعمالی نیک به دنیا می‌آید، بلکه مراد وی خیر بودن طبیعت انسان در ذات خود و در شباهت با خالق خود است، به این معنا که طبیعت انسان با قوای اراده و عقل سالم برای یافتن مسیر درست زندگی در کمال سلامت خلق شده است. با توجه به این معنا، آدم در موقعیتی بود که برای خود انتخاب کند، خوب باشد یا بد باشد. آدم با اراده آزاد و عقل آفریده شد. او توانایی انتخاب بین خیر و شر را داشت. خداوند حضرت آدم را نه خوب و نه بد آفرید، بلکه او را بی‌هیچ رنگی از خوبی یا بدی خلق کرد.

دیدگاه پلاگیوس دربارهٔ طبیعت انسان مربوط به جوهر فردی اوست، به این معنا که یک شخص را اعمال او تعریف می‌کنند. برای مثال اگر یک شخص اعمال و کردار بدی دارد، انسان بدی است. در نتیجه او با این دیدگاه مخالف است که فردی بد است، بنابراین اعمال و کردار بدی را مرتکب می‌شود (MC Giffert, 1933, vol.1, 127).

براین اساس نیکی طبیعت انسان ابتدا و در درجهٔ نخست به عقلانیتی بر می‌گردد که به انسان‌ها اجازه می‌دهد آزادانه خیر یا شر را برگزینند و برای انتخابشان مسئول باشند. ارادهٔ آزاد نیز که عبارت است از آزادی انتخاب مطلق و بی‌نقص به عنوان توانایی اساسی انسان در راه رستگاری مورد ملاحظه واقع می‌شود.

ابعاد وجودی انسان

در مسیحیت انسان آمیزه‌ای از روح و جسم است (Genesis 2:7) و از خلقتی مادی و الهی بهره‌مند است (1 Corinthians 15:44-45). هرچند، گاه سخن از سه ساحتی بودن وجود اوست یعنی روح، نفس و جسم؛ لکن اغلب مسیحیان روح و نفس را یک چیز می‌دانند. آباء کلیسا از همان دم که به اهمیت خلود نفس پی بردند، بالطبع به فلسفهٔ افلاطون روی آوردند و تحت‌تأثیر همین فلسفه افلاطونی نفس را حاکم بر بدن دانستند (ژیلسون، ۲۸۷، ۱۳۸۴).

پلاگیوس نیز انسان را موجودی تک ساحتی ندانسته و حقیقت او را تنها در همین بدن مادی او خلاصه نمی‌کند و بر آن است که حقیقتی دیگر ورای بدن مادی او وجود دارد که آن «نفس» و یا «روح» است. بر این اساس، حقیقت انسان نه تنها با مرگ او متلاشی و نابود نمی‌شود بلکه آدمی با چشیدن طعم مرگ به حیات ابدی و جاودانه نایل می‌شود. **پس انسان دارای دو بعد جسم و روح است، که مهمترین بعد وجودی وی روح و نفس اوست.**

در باب مبدأ نفس پلاگیوس به نظریهٔ رایج یونانی آن اعتقاد داشت.^۱ این نظریه بر آن است که هر نفس به وسیلهٔ خدا به صورت فردی در زمانی که ملحق به بدن می‌شود، خلق می‌گردد (De Bruyn, 1993, 5: 12-21; Wiggers, 1840, 86). براین اساس تنها

جسم انسان، نه روح جاودان او از آدم سرچشمه می‌گیرد و حتی «جوهر جسم انسان» نیز از خدا سرچشمه می‌گیرد و بنابراین نیک است. پس به نظر پلاگیوس و دیگر همفکران او، اگر حقیقت این است که هر روحی از نو وقتی که با بدن وحدت می‌یابد، خلق می‌شود، نمی‌تواند با گناه دیگران فاسد شود و هیچ بخشی از روح او به فرد دیگری منتقل نمی‌شود.

بنابراین دیدگاه، دیگر اصل اساسی تعلیم پلاگیوس آشکار می‌شود و آن این است که، نیکی ذاتی انسان در هبوط تباه نمی‌گردد و گناه هیچ وقت به طور ذاتی طبیعت انسان را تغییر نمی‌دهد، زیرا که «جزء سازنده طبیعت بشر تغییرناپذیر و به طرز فناپذیری نیک است» (Sproul, 2002; Harnack, 2005, vol. 5, 128)

در نتیجه براساس این دیدگاه پلاگیوس، باید گفت که خداوند عادل‌ترین است (ورای هر صفتی عادل است) لذا هر چه او می‌آفریند، اساساً خوب و خیر است و نمی‌تواند در ذات خودش تغییرپذیر باشد. در نتیجه ذات انسان به شکلی تباهی‌ناپذیر باقی می‌ماند و چیزی که دارای ذات گناه‌آلود باشد، نمی‌تواند وجود داشته باشد یا به عبارت دیگر گناه ذاتی وجود ندارد.

این در حالی است که در مقابل پلاگیوس، آگوستین در باب مبدأ نفس نظری قطعی ارائه نمی‌دهد و این ابهام در قلب انسان شناسی فلسفی او باقی می‌ماند، اما آنچه آشکار است این است که او به نظریه ارثی‌انگاری نفس تمایل دارد. این نظریه گرچه با قبول ویژگی روحانی نفس سازگاری ندارد و متضمن نگاهی مادی به نفس است، اما آگوستین به سبب اثبات نظریه گناه ازلی و تاثیر آن بر طبیعت انسان‌ها به سمت آن تمایل پیدا کرده است. بر این اساس این نتیجه حاصل می‌شود که حضرت آدم شری را که بواسطه گناه ایجاد شده بود به طبیعت فرزندان خود منتقل می‌کند.

اراده آزاد

پلاگیوس در برابر کسانی که آزادی اخلاقی بشر را انکار می‌کردند، دیدگاه اراده آزاد انسان را تا حد زیادی توسعه بخشید و با نگاهی خوش‌بینانه، به توانایی بشر برای انجام دادن عمل نیک براساس تلاش‌های خود تأکید کرد.

کلمه «اراده» در ارتباط با انسان می‌تواند به روش‌های گوناگونی فهم شود. از نظر پلاگیوس انسان‌ها در هر لحظه قادر به انتخاب بین خوب و بد هستند و مهم نیست که قبلاً چه رخ داده است. به نظر وی «اراده به معنی قدرت انتخاب مستقل و غیرمقید است» (اوگریدی، ۱۳۸۲، ۱۹۱). به اعتقاد او انتخاب خیر و شر ارادی است، مانند مورد برادران‌هاییل و قائن یا یعقوب و عیسو که طبیعتی یکسان داشتند. اما علیرغم «طبیعت یکسان اعمال متفاوتی انجام دادند، که تنها علت اعمال متفاوت آنها اراده بود» (O Riada Deacon, 2005, 1:8).

علاوه بر این، اراده توانایی انجام عمل خوب، همانند توانایی انجام عمل بد، بخشش طبیعی به بشر است و در همه انسان‌ها در بدو تولد وجود دارد. «هیچ گونه فقدان اراده آزاد در فرزندان آدم که در حکم نتیجه گناه آدم باشد، متصور نیست. امروزه در هر انسانی مثل حضرت آدم پیش از هبوط، هنوز دو قوه محرکه وجود دارد؛ خوب و بد، و امروز هر انسانی، دوباره مانند حضرت آدم قبل از هبوط، برای انتخاب دو نیروی محرک خوب و بد، آزاد است» (1965, 162). اگر Wiggers, 1840, 105; Wolfson). بنابراین گناه آدم تنها به خودش آسیب رساند. اگر چه حضرت آدم پدر نسل بشر است اما این به آن معنا نیست که انسان‌ها در برابر اعمال او مسئولیت دارند. «هر چیز خوب و هر چیز بد، که بدلیل آن ما سزاوار تحسین یا سرزنش باشیم، با ما متولد نمی‌شود، بلکه توسط ما انجام می‌شود، زیرا ما نه کاملاً رشد یافته، بلکه با توانایی برای انجام هر رفتاری متولد می‌شویم و همچنان که بدون گناه به دنیا می‌آییم، بدون فضیلت زاده می‌شویم» (Wiggers, 1840, 105; Jennings, 2010).

دیدگاه او خلاف دیدگاه آگوستین است که معتقد بود پس از گناه آدم، انسان تنها با یک اراده، آن هم اراده شر مواجه است. آن چه مسلم است آن است که پلاگیوس علت گناه ازلی و هبوط را چیزی برخاسته از عنصر اراده آزاد در انسان می‌داند. اراده انسان از زمان تولد بی‌طرف است، نه گناه‌آلود است و نه پاک و مقدس. استفاده درست از آن به خود انسان باز می‌گردد. چنان که او در این باره می‌گوید:

«ما سه چیز را باید از یکدیگر تمایز دهیم و آن‌ها را در یک نظام سازمان‌دهی کنیم. در مرتبه اول «قابلیت» (ability)، در مرتبه دوم «اراده» (volition) و در مرتبه سوم «فعالیت

(*actuality*)» را قرار دهیم. قابلیت در طبیعت‌مان، اراده در خواست و فعالیت در نتیجه جای دارد. قابلیت به طرزی شایسته متعلق به خدا است که آن را به مخلوقاتش ارزانی داشته است؛ دو تایی دیگر یعنی اراده و عمل به انسان مربوط است، زیرا که آن دو از اختیار ناشی می‌شوند. بنابراین به خاطر اراده و انجام عمل نیک، انسان سزاوار تحسین و ستایش می‌شود و باز به دلیل اینکه خدا توانایی اراده و عمل را به انسان ارزانی داشته است سپاسگزار او بود» (Wiggers, 1840, 106-7; Jennings, 2002).

بنابراین از نظر پلاگیوس خوب بودن یا بد بودن انسان بستگی به اراده خود او دارد. تنها اراده او است که می‌تواند توانایی‌های بالقوه و ذاتی بشر را عملی سازد. پس انسان معیار سنجش خود می‌شود.

این اراده انسان اگر در جهت انجام عمل نیک به کار افتد مورد مساعدت فیض خدا واقع می‌شود. زیرا که یک ضرورت الهی برای دنبال کردن پرهیزکاری و دگرگونی اخلاقی وجود دارد. پلاگیوس خود در این باره می‌گوید: «این آن چیزی است که من با رغبت نسبت به اراده آزاد بیان کردم. خدا هر زمان که آن [اراده] نیکی را برگزیند، یاری کننده آن خواهد بود؛ اما آنگاه که انسان گناه می‌کند، خود مقصر است، زیرا تحت هدایت یک اراده آزاد است» (1992, Augustine, (5)3).

پس خدا توانایی برای انتخاب هر عملی را در ما قرار داده است. آن مانند یک ریشه مفید و پرثمر است که بار می‌دهد، اما مطابق با اراده انسان محصولات مختلف می‌دهد. در اختیار و توان کشاورز است که یا شکوفه زیبای فضایل را بیافشاند یا بیشه‌های خاردار گناهان را برویاند (Wiggers, 1840, 105; Jennings, 2010).

اما در ارتباط با آزادی اراده از دیدگاه پلاگیوس این نکته اهمیت دارد که تأکید بر آزادی اراده، به این مفهوم نیست که انسان‌ها خودرأی هستند، بلکه به این معنا است که در هر خواستی و در هر لحظه‌ای از زندگی، اراده صرف‌نظر از دوره قبل می‌تواند به طور مساوی بین نیک و بد یکی را انتخاب کند. در واقع ما با توانایی انجام خیر و شر به دنیا آمده‌ایم. پیش از فعالیت اراده شخصی ما چیزی وجود ندارد که خداوند در ما نهفته باشد.

مسئولیت انسان

پلاگیوس درباره آزادی انسان بر یک عقیده محکم تاکید می‌ورزد و آن اینکه انسان مسئول سرنوشت اخلاقی خود است. نتیجه هر کوتاهی در انجام مسئولیت متوجه خود او است، زیرا با وجود ابزار انجام عمل نیک از آن خودداری کرده است. او در این باره می‌گوید: «چرا ما به بهانه‌های بیهوده افراط می‌ورزیم و سستی اراده‌مان را در قالب مخالفت با آن کس که به ما فرمان داده است، افزایش می‌دهیم؟ حد حقیقی قدرت ما را هیچ کس بهتر از آن که آن را به ما ارزانی داشته است، نمی‌داند» (Rees, 1991, 53-54).

به عقیده پلاگیوس اراده آزاد برای آن است که انسان توانایی انجام امر مطلوب را داشته باشد و این توانایی در کنترل مطلق انسان است. این آزادی اراده مقتضی انتخاب نقطه مقابل امر مطلوب و پذیرش مسئولیت آن نیز است. بنابراین خواه انسان شر را که ضد فضیلت است، انتخاب کند یا نکند، نتیجه اش متوجه فرد می‌شود.

گناه کردن و انجام عمل بد را نباید ناشی از نقص یا اجبار طبیعت دانست. چنانکه پلاگیوس می‌گوید: «شاید گمان شود نقص طبیعت است که برخی ناصالح شده‌اند. من باید با استفاده از گواهی کتاب مقدس بگویم که در همه جا گناهکاران متهم به سوء استفاده از اراده خود شده اند و این بهانه که گناه کردن تحت اجبار طبیعت است، آنها را معذور نمی‌دارد» (Ibid., 43).

اما او بین آزادی اراده انسان در انجام بدی و آزادی‌اش در انجام خوبی تمایز قایل است. انسان در هر دو مورد دارای آزادی اراده است. ولی البته در نتیجه‌بخش بودن اراده‌اش تفاوت وجود دارد. زمانی که انسان انجام عمل بدی را اراده می‌کند و آن را انتخاب می‌کند در انجام آن تنهاست. خدا در این صورت نه به او یاری می‌رساند و نه او را از انجام آن منع می‌نماید ولی هنگامی که انسان انجام عمل خوبی را انتخاب می‌کند و در انجام آن با مشکل مواجه می‌شود، خدا به او کمک می‌نماید. پس در مجموع آزادی فردی برای انتخاب خیر و نیکی بیانگر مسئولیت انسان است که او باید تلاش کند تا به یاری خدا در زندگی اخلاقی پیشرفت کند.

از سوی دیگر، خداوند به هیچ امر غیر ممکن فرمان نداده است. «خدا حقیقتاً از انسان بیشتر از توانایی و ظرفیتش مطالبه نمی‌کند و تکلیف متناسب با توانایی انسان برای انجام آن عمل

است» (Wiggers, 1840, 106 ; Hammond, 1968, 79-80). «هر نیکی‌ای که طبیعت بشر توانایی انجام آن را دارد، باید آشکار شود، زیرا آنچه که قابل اجرا نشان داده می‌شود، باید به عمل درآید» (Rees, 1991, 36-7).

آفرینش، هبوط و نجات

دیدگاه پلاگیوس درباره انسان عبارت از توضیح ذات او در سه وضع آفرینش (creation)، هبوط (fall) و نجات (redemption) است (Schaff, 1964, Vol. III, 817-822).

– آفرینش

همان گونه که قبلاً اشاره شد پلاگیوس بر آن است که خداوند انسان را در شباهت خود آفریده است. در واقع از آن جا که انسان شبیه خالق خود آفریده شده است، نیک است. خداوند عادل‌ترین است لذا هر چه او می‌آفریند، اساساً خوب و خیر است. نیکی طبیعت انسان ابتدا و در درجه نخست به عقلانیتی بر می‌گردد که به انسان‌ها اجازه می‌دهد آزادانه خیر یا شر را برگزینند و برای انتخابشان مسئول باشند. پس انسان در هنگام آفرینش دارای طبیعتی پاک از گناه است.

– هبوط

پلاگیوس شاید به علت آن که تجربه‌ای جدی از گناه‌آلودگی در مورد خودش نداشت – چیزی که برای آگوستین اتفاق افتاد و او با گرویدنش به مسیحیت از آن دور شد (اوگریدی، ۱۳۸۲، ۱۸۳) – نسبت به آگوستین برداشتی متفاوت از گناه دارد. آگوستین معتقد بود که تمامی نژاد انسانی با آدم سقوط کرده است، زیرا تمام انسان‌ها به هنگام سرپیچی در آدم وجود داشته‌اند. گناه آدم با پیوستگی جوهری انسان‌ها با او به همه سرایت پیدا کرده است و گناه، ذاتی ماهیت بشر است. پلاگیوس معتقد است آدم پیش از هبوط در جایگاهی بود که بین خوب یا بد یکی را انتخاب کند. آدم اراده آزاد و توانایی انتخاب بین نیک و بد را دارا بود و انتخاب کرد که گناه کند و مرتکب شر شود. نتیجه این انتخاب این نبود که آدم فاسد شود یا در گناه بمیرد، بلکه این بود

که او یک گناهکار شد. گرچه بعد از هبوط در گناه، آدم اراده آزاد خود را حفظ کرد، بنابراین هنوز قادر بود که از انجام شر روی گرداند و عمل نیک انجام دهد.

نکته دیگری که در ارتباط با فهم پلاگیوس از هبوط وجود دارد آن است که او جنبه‌ای مثبت از هبوط را نیز مدنظر دارد. پلاگیوس در نامه به دمتریاس می‌نویسد: «اگر خدا صرفاً به آدم و حوا امر کرده بود که از میوه درخت بخورند و آن‌ها اطاعت کرده بودند، مانند طفلانی عمل کرده بودند. بنابراین خدا آن‌ها را از خوردن میوه منع کرد. این به آن معنا است که آن‌ها خود باید تصمیم بگیرند، بخورند یا نه. درست مانند یک شخص جوان که نیاز دارد با والدین خود به منظور رسیدن به بلوغ مخالفت کند، همان‌طور آدم و حوا نیاز داشتند به منظور سهیم بودن در معرفت او دست به انتخاب بزنند. با مخالفت با خدا، آدم و حوا در شباهت با او به بلوغ رسیدند» (Wiggers, 1840, 107 ; Knapp, 2009).

بر این اساس از نظر پلاگیوس آدم و حوا با خوردن میوه به بلوغ و آزادی دست یافتند. این آزادی به این معنا است که آدم و حوا و فرزندان آن‌ها برای اعمالشان در برابر خدا مسئول هستند. آدم گناه را به جهان نیاورد، بلکه او نخستین گناهکار بود. پلاگیوس فطری بودن گناه ازلی را با این استدلال منطقی رد می‌کند که «اگر گناه فطری است، پس اختیاری نیست و اگر اختیاری وجود دارد پس گناه ذاتی نیست» (Lacoque, 1987, vol.13, 313).

پلاگیوس در تفسیر عبارت پولس در رساله به رومیان که می‌گوید «در آدم همه گناه کردند» معتقد است این عبارت نقل شده است نه به این علت که گناه در ابتدای ولادت هر فرد وجود دارد، بلکه به این دلیل که انسان‌ها از گناه وی (آدم) تقلید می‌کنند (10, 1992, Augustine, 9). بنابراین کودکان مانند خود آدم بی‌گناه متولد می‌شوند و اگر از این وضعیت بی‌گناهی سقوط کنند، به خاطر عمل اختیاری و گناهان شخصی خودشان است. در نهایت انسان‌ها بواسطه تقلید مجرم می‌شوند. «گناه آدم به همه بشریت نسبت داده نشد، زیرا محکوم کردن همه به علت گناه یک فرد ناعادلانه خواهد بود» (Gonzalez, 1992, VOL. 2, 31).

بنابراین پلاگیوس ایده آگوستین درباره گناه ازلی را زیر سؤال برد، زیرا «آن می‌توانست به عنوان دستاویزی برای سستی اخلاقی به کار رود» (Parsons, 1926, Vol.9, 707). در این دیدگاه هر انسانی در همان شرایطی که آدم خلق شد، متولد می‌شود و برای هر فردی امکان فرمانبرداری از خدا وجود دارد.

با وجود آن که پلاگیوس معتقد است گناه ازلی از آدم به نسل او منتقل نشد، اما می‌گوید نافرمانی قابل سرزنش آدم و حوا الگویی برای انسان‌ها شد. بنابراین گناه آدم تنها یک الگوی بد بود نه علت وضعیت گناه‌آلود انسان؛ انسان گناهکار است به این خاطر که خود گناه می‌کند و آدم تنها الگوی او در گناه کردن است.

اما سؤالی که مطرح می‌شود آن است که پلاگیوس چه پاسخی برای علت گناهکاری انسان‌ها دارد؟ او که گناه ازلی را انکار می‌کند و نسل بشر را از هر گونه لکۀ موروثی گناه مبرا می‌داند، گناهکاری بشر را چگونه توجیه می‌کند؟

پلاگیوس با عقیده به «ضرورت عادت» (necessity of habit) به این مسأله پاسخ می‌دهد. «فرزندان آدم گناه می‌کنند به این علت که آن‌ها از یک الگوی غلط پیروی می‌کنند و گناه می‌تواند از روی «عادت» باشد» (Chadwick, 2001, 448; Wiggers, 1840, 87 & 107; Bouwman, 2010). پس هیچ دلیلی مبنی بر این که چرا انجام دادن عمل نیک بر ما مشکل است، وجود ندارد، غیر از این که عادت طولانی انجام عمل اشتباه ما را از بچگی آلوده کرده است و کم‌کم در طی سال‌های بسیاری ما را فاسد کرده است و حتی در اسارت و بندگی خود نگاه داشته است. (O Riada, 2005, 8:3; Wiggers, 1840, 87-88).

به نظر او قدرت گناه ناشی از طبیعت بشر نیست بلکه «ضرورت عادت» است. پلاگیوس اظهار می‌دارد که گناه آدم تغییری را در ماهیت بشر پدید نمی‌آورد، بلکه فقدان یا کاهش وجدان بشر (human conscience) به استقرار حکومت گناه در عرف زندگی فردی و اجتماعی می‌انجامد. این آن مرحله‌ای است که تا اعطای شریعت از طریق موسی طول می‌کشد؛ گرچه

عمل فیض الهی در این دوره نیز، تنها می‌تواند موجودات بشر را از نیک بودن آفرینش آن‌ها آگاه کند، نه این که آنها را جدا از قدرت و عادت گناه گرداند (Evans, 2010, 101).

در نظام فکری پلاگیوس گناه او امری جوهری نیست که با انجام آن طبیعت و ذات انسان دچار فساد و تباهی گردد، بلکه گناه عمل انجام شری است که انسان با اراده خود برمی‌گزیند. بنابراین تعریفی که پلاگیوس از ماهیت گناه ارائه می‌دهد به نحوی است که آن را از هر گونه تأثیر علی بر طبیعت انسان مبرا می‌سازد.

او در تعریف ماهیت گناه می‌گوید: «آیا گناه جوهر (Substance) خاصی است یا نامی است که کاملاً فاقد جوهر است، که بواسطه آن نه به عنوان یک چیزی بیان می‌شود و نه به عنوان وجود و نه به عنوان نوع خاصی از جسم، بلکه عمل انجام دادن شری است؟» در پاسخ می‌گوید «من اعتقاد دارم که گناه، عمل انجام دادن شری است و اگر این چنین نیست، چگونه چیزی که فاقد جوهر است می‌تواند طبیعت بشر را ضعیف و دگرگون سازد؟» (Augustine, 19 (21), 1992)

در واقع پلاگیوس نخست با تعریف ماهیت گناه درصدد زدودن لکه گناه موروثی و اثبات نیک بودن طبیعت هر انسانی است که متولد می‌شود. چنان که در نتیجه چنین تعریفی از ماهیت گناه است که می‌گوید «هر شخصی در بدو تولد به لحاظ اخلاقی در همان شرایطی که آدم قبل از گناه قرار داشت، آفریده می‌شود، یعنی به شکل تغییرناپذیری به عنایت فیض الهی با قداست طبیعی (عقل و اراده آزاد) که به او عنایت شده است» (Parsons, 1926, Vol.9, 707).

علاوه بر این پلاگیوس در تفسیر غلاطیان (۲۱-۱۵: ۵) با توجه به منشأ گناه به توصیف آن می‌پردازد و گناه را عملی از روح و قلب انسان معرفی می‌کند که باید از آن اجتناب ورزید. او در بیان منشأ گناه از عبارتی از انجیل متی استفاده می‌کند که می‌گوید «اندیشه‌های شر از قلب انسان بیرون می‌آیند.» و خود معتقد است که «این اندیشه‌های شر هر عمل فردی را در لوح قلب او نقش می‌کنند» (O Riada Deacon, 2005, 2; 26).

در مجموع پلاگیوس معتقد است گناه در جوهر ذاتی جسم نیست، بلکه از روح است. فرض بر این است که روح جایگاه انتخاب بین خیر و شر، موضوعات روحانی، دنیوی و این جهانی است.

عامل دیگری که پلاگیوس در تعریف گناه در مرکز توجه دارد، ارتباط آن با قوای طبیعی انسان است که اعطای فیض خداوند است. او گناه را مخالفت با دستورات عقل معرفی می‌کند، گرچه دستورات عقل را بی‌حد و مرز نمی‌داند. او معتقد است عقل در اثر عادت گناه تاریک می‌شود و نیاز به منجی دارد. اما در اصل «او گناه را انتخاب آن چیزی می‌داند که با آنچه عقل آن را صحیح می‌داند، مخالف است. گناه عبارت از وجود خود تمایلات بشری نیست و امیال جسم به خودی خود شر نیستند. آنها قسمتی از خلقت خدا هستند. بلکه گناه در به کار بستن افراطی این تمایلات است که خود صرفاً ناشی از انتخاب آزاد هر اراده فردی است» (Parsons, 1926, Vol.9, 707).

از طرف دیگر او معتقد است که انسان به واسطه اراده آزاد خود عمل شر را برمی‌گزیند. فرد براساس اراده شخصی خود می‌تواند گناه را برگزیند، یا نیکی را. «گناه یک مفهوم اخلاقی است. هبوطی در کار نیست. بلکه مجموعه‌ای از سقوط‌های فردی است» (اسمارت، ۱۳۸۳، ج ۲، ۱۴۴). علاوه بر این، پلاگیوس در تعریف ماهیت گناه، غرور و تکبر را با گناه پیوند می‌زند و می‌گوید: «تکبر آغاز همه گناهان است.» او معتقد است که گناه و تکبر چیزی جدای از یکدیگر نیستند و بیان می‌کند «آیا ما باید تکبر را از گناه جدا کنیم؟» در پاسخ می‌گوید «گناه کردن آن است که متکبر باشیم، درست همان‌طور که متکبر بودن این است که گناه کنیم. آیا شما می‌توانید گناهی را کشف کنید که در مقوله و زمره تکبر قرار نگیرد؟ اگر اشتباه نکنم همه گناهان کوچک شمردن خداست و کوچک شمردن خدا، تکبر است زیرا چه تکبری بالاتر از آن که خدا را کوچک بشماریم؟ از این رو همه گناهان تکبر هستند» (Augustine, 1992, (33) 29).

پلاگیوس معتقد است ایده گناه موروثی و نیز ایده مجرمیت انسان، هر دو غیر معقول و کفرآمیزند. «تنها تفاوت بین شرایط فرزندان تازه متولد شده آدم و شرایط آدم ابوالبشر قبل از هبوط مربوط به طبیعت آنها نیست، بلکه به محیطشان مربوط است، یعنی فرزندان آدم در

جامعه‌ای متولد می‌شوند که رسوم و عادات شرورانه در آن شایع و منتشر است که در مورد آدم چنین نبود» (Parsons, 1926, Vol.9, 707).

بنابراین، انسان‌ها بی‌گناه و با طبیعتی پاک مانند حضرت آدم قبل از هبوط متولد می‌شوند. زیرا «به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت خدایی که گناهان خود ما را می‌بخشد، معاصی دیگران را بر ذمه ما می‌گذارد» (بریه، ۱۳۸۴، ۳۲۶).

در مجموع پلاگیوس درباره آن دسته از تأثیرات هبوط که صرف‌نظر از اراده از یک نسل به آیندگان منتقل می‌شود، خاموش است. او تنها از تأثیرگذاری الگوی آدم صحبت می‌کند که به طور ارادی از نسلی به نسل دیگر دنبال می‌شود (De Bruyn, 2010, 97; 1993, 23). (Evans,

آدم فانی خلق شد و در همان حالت هم مرد و گناهش هیچ کس غیر از خود را تحت تأثیر قرار نداد (Hammond, 1968, 80). آدم بواسطه اراده آزاد خود گناه کرد، ذریه او نیز به همین نحو به خاطر وجود اراده آزاد گناه می‌کنند. نه در مورد آدم و نه در مورد ذریه او، مرگ نتیجه گناه نیست، اما مرگ معنوی (نفرین و لعن) نتیجه گناه است. این امر به هیچ معنا از آدم به ارث نرسیده است، بلکه توسط هر انسانی بواسطه گناهان خودش حاصل شده است (Parsons, 1926, Vol.9, 707). بنابراین گناه آدم نبود که سبب شیوع مرگ در سراسر جهان شد، بلکه مرگ بخشی طبیعی از جهانی است که خدا آفریده است. مرگ بخشی از وجود یک مخلوق است نه نتیجه گناه. آدم انتخاب کرد که گناه کند و مرتکب شر شود. نتیجه این انتخاب این نبود که او محکوم به فساد و مرگ شود، بلکه آن بود که آدم یک گناهکار شد. البته بعد از هبوط در گناه، آدم اراده خود را حفظ کرد و بنابراین هنوز قادر بود که از گناه روی گرداند و به انجام کار نیک بپردازد.

با توجه به آنچه ذکر شد آشکار می‌شود که پلاگیوس مسئولیت گناه را بر عهده هر انسان به صورت فردی قرار می‌دهد و از تأثیر گناه ازلی بر طبیعت انسان سخت اجتناب می‌کند. با این عقیده همان‌طور که گونزالز نیز تصدیق می‌کند، پلاگیوس جایی برای عذر کسانی که گناه خود را به ضعف ذاتی طبیعت بشر نسبت می‌دهند، باقی نمی‌گذارد (Gonzalez, 1992, 31).

- نجات

پلاگیوس معتقد است که هر یک از افراد بشر قابلیت دارد که خود را رستگار سازد، رستگاری چیزی است که به واسطه اعمال نیک به دست می‌آید. رستگاری پاداشی است که عادلانه و از سر شایستگی بدست می‌آید (مک گراث، ۱۳۸۴، ۶۳). خداوند بهشت و دوزخ را از پیش برای انسان مقدر نمی‌کند، بلکه هر کس بر حسب انتخاب خود، سرنوشت خود را به دست می‌گیرد.

او در برابر این عقیده رایج که انسان در اثر نتایج گناه ازلی، با اراده‌ای متمایل به گناه، ناتوان از انجام عمل نیک است و تنها فیض خدا می‌تواند تحولی در وضعیت او ایجاد کند، سخت نگران و پریشان بود. زیرا این دیدگاه را سبب سستی اخلاقی افراد جامعه می‌دانست. از این رو با طرح سؤالی اساسی در درستی این اظهارات ایجاد تردید کرد. سؤال پلاگیوس این بود که چرا خداوند باید فرامین و احکامی را ارائه کند که می‌داند هیچ کس نمی‌تواند از عهده آن برآید؟

پلاگیوس به دنبال این سؤال موضوع اساسی الهیاتی (عقیدتی) خود را مسأله امکان زندگی بدون گناه برای انسان مطرح ساخت. این دیدگاه که نوع بشر می‌تواند از گناه اجتناب کند و انسان‌ها آزادانه می‌توانند از فرامین خدا اطاعت کنند، در مرکز تعلیم او قرار گرفت. «انسان اگر بخواهد می‌تواند بدون گناه باشد» (Augustine, 1992, (16) 6). جراح عمیق هبوط آدم به این معنا نیست که انسان توانایی انتخاب نیکی را از دست داده است، بلکه انسان توانایی دارد بدون ارتکاب گناه احکام خدا را رعایت کند (Bokenkotter, 1979, 93).

پلاگیوس از هیچ امری بیش از این متنفر نیست که افراد سیر زندگی خود را رها کنند به این علت که «ما تنها انسان هستیم، ما با جسمی نحیف محاصره شده‌ایم.» او در جواب آموزه‌های آگوستین با اعتراض می‌گوید: «ما بر ضد خدا اعتراف می‌کنیم و می‌گوییم: این فرمانها بسیار سخت هستند! ما نمی‌توانیم آن‌ها را رعایت کنیم! ما فقط انسان هستیم و طبیعت ضعیف انسانی ما مانع از این است!... این کفرگویی است! این مستلزم آن است که خدا محکومیت ما را می‌خواهد نه نجات ما را... خدا به هیچ غیر ممکن دستور نداده است؛ زیرا خدا عادل است و کسی را به سبب آن چه نمی‌تواند رعایت کند، محکوم نمی‌کند، زیرا خدا قدوس است» (O Riada Deacon, 2005; Wiggers, 1840, 105, 2:16).

از نظر پلاگیوس انکار نیکی و توانایی درونی انسان برای داشتن یک زندگی پاک و مقدس، تنها بدبینی اخلاقی نیست، بلکه کفری واقعی است، زیرا به این معنا است که «خدا آنچه را که فرمان داده است، نمی‌داند یا این که سستی بشری را که خود آفریده است به یاد نمی‌آورد یا به امر غیر ممکن فرمان داده است» و «نه در جستجوی ما، بلکه در جستجوی مجازات و لعنت ماست» (Bettenson, 1967, 52). پلاگیوس با تقدم بخشیدن به اخلاقیات به جای معقولات مسیحی، مدعی است که هیچ گناه عمومی و در نتیجه هیچ نجات عمومی وجود ندارد. فیض در هر زمان و برای هر کس می‌تواند بیاید (اوگریدی، ۱۸۷).

سرانجام، پلاگیوس معتقد است خدا با اعطای شریعت و احکام، آب پاک‌کننده تعمید و خون رستگارکننده مسیح ما را یاری می‌رساند و هرگز با شر ساختن طینت انسان، ترازو را به زیان رستگاری ما نمی‌کند.

تاریخ انسان

پلاگیوس تاریخ انسان را به سه دوره تقسیم می‌کند:

۱- دوره آدم تا موسی یا دوره طبیعت. ۲- دوره موسی تا مسیح یا دوره شریعت.

۳- دوره مسیح یا دوره فیض.

مسئله عمده‌ای که پلاگیوس درباره دوره طبیعت می‌گوید آن است که این دوره نمونه‌ای از انسان‌هایی را ارائه می‌دهد که مطابق شریعت طبیعت در حقیقت زندگی می‌کردند و بنابراین در رسیدن به زندگی بدون گناه موفق بوده‌اند (Evans, 2010, 98). وی معتقد است «انسان در شباهت با خداوند آفریده شده است و دربردارنده یک تقدس طبیعی است» (O Riada, 2005, 2:1). این تقدس شریعتی است که پولس زمانی که رومیان را می‌نویسد، به آن اشاره می‌کند و شهادت می‌دهد که در همه انسان‌ها هست و در لوح قلب آن‌ها نگاشته شده است (Ibid, 4:2). این شریعت است که افرادی بین زمان آدم و موسی از آن استفاده کردند که کتاب مقدس آنها را به عنوان افرادی که در تقدس زندگی کردند، مقبول خدا می‌داند.

او معتقد است: «وقتی طبیعت ما خلق شد، امکان گناه نکردن را دریافت کرد، زیرا آن با یک اراده آزاد خلق شد» (Augustine, 1992, (22)10). بنابراین، نیروهای طبیعت انسان را باید شریعتی طبیعی دانست که اعطای خداوند است و انسان‌ها را پیش از دوره شریعت موسوی و فیض مسیح یاری می‌کند که گناه نکنند.

پس امکان گناه نکردن و اجتناب از گناه به علت ضرورت طبیعتی است که خداوند آفریده است و انسان را توانایی بخشیده است که از گناه اجتناب کند. «امکان گناه نکردن بیش‌تر از آن که به اراده و قدرت او وابسته باشد به ضرورت طبیعت بستگی دارد و هر آن چه که در ضرورت طبیعت قرار داده شده است، بی‌شک متعلق به خالق آن طبیعت است که خداوند است» (1992, 51) Chadwick, 2001, 448-49; Augustine, (59).

در واقع او از امکان بی‌گناهی انسان سخن می‌گوید و تأکید دارد، هر فردی می‌تواند آزاد از گناه باشد. «خدا تماماً خیر است و انسان را با توانایی کافی برای دوری از گناه خلق کرده است، البته اگر او بخواهد. چنین انسانی می‌تواند با طبیعت خود و با اراده‌اش به رستگاری برسد» (Ibid., (50) 43). بنابراین تأکید پلاگیوس بر این که انسانی که روی زمین زندگی می‌کند، می‌تواند بدون گناه باشد و باید قدرت و اراده خود را برای دستیابی به آن به کار گیرد، بخشی از موعظه بشارتی او بود. اما با وجود این توانایی‌ها، توده انسان‌ها با انتخاب خود مرتکب گناه می‌شوند. از این رو نیاز دارند که درست شوند و این تنها از طریق عادل شمردگی از طریق ایمان انجام می‌شود.

بدین ترتیب دیدگاه پلاگیوس ظاهراً نوعی اقتدارگرایی خشک اخلاقی است که عقیده دارد انسان موظف است بی‌گناه باشد و کوتاهی در این زمینه را قابل اغماض نمی‌داند. او در شورای دیوسپولیس این دو قضیه را مطرح نمود:

۱- انسان می‌تواند بدون گناه باشد.

۲- قبل از آمدن مسیح افرادی مقدس بودند که پاک و منصفانه زندگی می‌کردند (1992, 26). Augustine,

اما خود در ادامه ذکر می‌کند که «ما اظهار داشتیم انسان می‌تواند بدون گناه باشد و فرامین خدا را رعایت کند، اگر که بخواهد، زیرا خدا این امکان را به او داده است. اما نگفتیم که هر فردی را می‌توان یافت که از کودکی تا سن پیری هرگز گناه نکرده باشد، اما اگر فردی از گناه روی گرداند، می‌تواند با تلاش خود و فیض خدا بدون گناه باشد. با وجود این، اینطور نیست که پس از آن ناتوان از سیر نزولی باشد» (Ibid., (16) 6).

در حالی که پلاگیوس کاملاً معتقد به امکان زندگی کاملاً بی‌گناه بود، بی‌میل بود بپذیرد، هر فردی به آن دست یافته است. به نظر می‌رسد، پلاگیوس اظهار نمی‌دارد که بشر کاملاً می‌تواند از گناه اجتناب کند، بلکه در یک طرح اخلاقی، فرد می‌تواند کمال‌پذیری را برگزیند تا خود را از نظر اخلاقی، روحی و جسمانی بهبود بخشد. آنچه که مسلم است آن است که پلاگیوس معتقد است انسان‌های بی‌گناهی قبل از آمدن سرور (خداوند) وجود داشته‌اند، و قبل از آمدن مسیح افرادی پاک و عادل مطابق آموزه کتاب مقدس زندگی کرده‌اند.

با موسی، خدا نخستین معیار متقابل خود را آغاز می‌کند. در دوره موسی تا مسیح، برای زدودن زنگار جهل و عادات، شریعت عطا می‌شود. شریعت امکان اطاعت از اراده خدا را یک بار دیگر به روی انسان می‌گشاید. قدرت عادت گناهکار، از طریق تقلید و از دوران کودکی، میل به حذف قانون طبیعت و مانع رفتار قابل قبول است. شریعت موسی همچون آینه عمل برای انسان می‌شود که او دوباره به طبیعت اولیه خود دست یابد. او به طور کامل قادر است آنچه را که شریعت مقرر می‌دارد انجام دهد. در باب امکان اجتناب از گناه در دوره شریعت پلاگیوس بر این نکته تأکید دارد که بسیاری از الگوهای عهد عتیق زندگی پاک و بی‌عیبی داشتند و بی‌گناه زیستند. او نام کسانی را ذکر می‌کند که برای زندگی بدون گناه قدرت یافتند و می‌گوید «من معتقدم قبل از آمدن مسیح افرادی پاک و عادل مطابق آموزه کتاب مقدس زندگی می‌کردند» (Augustine, 1992, 106). به نظر پلاگیوس نیکی خدا در نشانه‌هایی که او در طبیعت انسان به جای گذاشت و اعطای شریعت و الگوی انسان‌های مقدس به علاوه مسیح برای تهذیب آن‌ها آشکار گردید (Clark, 1992, 197).

اما شریعت نتوانست به لایه‌های بیش از حد زنگار چهل و عادات نفوذ کرده و آنها را خنثی کرده و بزدايد. پس شریعت ارائه دهنده اعمال برجسته‌ای است که در هدف و ماهیت نیک هستند اما اعمالی غایی نیستند و تنها برای یک دوره خاص ارائه می‌شوند. در واقع پلاگیوس شریعت، ماهیت و هدف آشکار آن را رد نمی‌کند، اما دغدغه اصلی او آن است که چطور شریعت موسوی را به مسیح، ایمان و زندگی در روح القدس مرتبط سازد.

او اظهار می‌دارد با ورود مسیح و ایمان زمان شریعت تمام شده است. با آمدن مسیح شریعت موسوی رد نمی‌شود، بلکه جای خود را به قالبی می‌دهد که خدا از طریق ظهور مسیح آشکار ساخته است. (Souter, 1999, 2:16)

پس، توانایی اجتناب از گناه که در هنگام آفرینش در طبیعت انسان قرار داده شده است و شریعتی که از طریق موسی به او داده شد فیض خدا هستند اما از آنجا که آن دو نمی‌توانند انسان را از چنگال عاداتهای گناه نجات دهند، «برای آزاد کردن بشر از گناه، فیض خاصی مورد نیاز است که آن در مسیح تجسم یافته است که زنگار گناه را می‌زداید، شریعت را در قلب انسان قرار می‌دهد و الگوی زندگی اخلاقی و بدون گناه می‌گردد.

با آمدن مسیح شریعت موسوی جای خود را به قالبی می‌دهد که خدا از طریق ظهور مسیح آشکار ساخته است. بنابراین شریعت موسوی در جریان رشد، میان شریعت طبیعی (عقلانی) و شریعت عیسی مسیح قرار می‌گیرد. اما این به آن معنا نیست که شریعت با آمدن مسیح کنار می‌رود، بلکه به اعتقاد پلاگیوس تعالیم مسیح شریعت را نیز در دل خود به همراه دارد.

سرانجام، وی عقل را ابزاری از طبیعت سالم انسان معرفی می‌کند که در بدو تولد دچار نقص نیست، از این دیدگاه انسان قدرت فهم و تعقل را از دست نداده است، گرچه بواسطه عادت گناهان تاریک گشته است اما این وضعیت به نحوی نیست که نتواند فیضی که بوسیله مسیح و شریعت می‌آید را درک کند. در واقع در فرایند ایمان این انسان است که با قوای خود می‌تواند پاسخ گوی دعوت ایمان باشد یا نباشد. همکاری بشر با فیض الهی در مسیر نجات لازم است. بر این اساس ایمان که آغاز این مسیر است، در کنار فیض الهی همکاری بشر را می‌طلبد.

نتیجه

با توجه به آنچه که گفته شد معلوم می‌شود:

- تمرکز نظام الهیاتی پلاگیوس بر انسان‌شناسی الهیاتی اوست و طبیعت انسان و تعهد اخلاقی بشریت نسبت به خدا نگرانی‌های اخلاقی او هستند.

- خداوند انسان را شبیه به خود آفریده و در باب مبدأ نفس باید گفت که روح هر فرد توسط خداوند در زمانی که به بدن ملحق می‌شود خلق می‌شود. بر این اساس بحث از انتقال گناه آدم به نسل بشر جایگاهی ندارد و هر انسانی مسئول اعمال خود است.

- هر آنچه که خدا خلق کرده است ذاتاً، بطور تغییرناپذیر و بطور فناپذیر نیک است. بنابراین، مفهوم فساد و تباهی طبیعت انسان بواسطه گناه اصلی غیر قابل قبول است.

- ویژگی‌های برتر انسان عقل و اراده آزاد اوست. اراده آزاد عبارت است از آزادی مطلق و بی‌نقص انتخاب که لحظه به لحظه انجام می‌گیرد. گناه انتخاب چیزی است که خلاف عقل است، و انسان در هر زمان می‌تواند از انتخاب آن جلوگیری کند. اراده آزاد او، که موهبت الهی است، در عین حال مستقل از خدا است.

- هر انسانی در هنگام تولد از نظر اخلاقی در شرایط مشابه با آدم قبل از ارتکاب به گناه، یعنی برخوردار از تقدس طبیعی متشکل از عقل و اراده آزاد است که خدا به او عطا نموده و غیرقابل انتقال است. این عقل و اراده آزاد کافی است که او بتواند یک زندگی بی‌گناه داشته باشد.

- آدم بواسطه اراده آزاد مرتکب گناه گردید. فرزندان نیز اینگونه هستند، یعنی با اراده آزاد خود مرتکب گناه می‌شوند. مرگ جسمانی نتیجه گناه نیست. فقط مرگ معنوی نتیجه آن است. با این حال، این موروثی نیست، بلکه هر انسان آن را از طریق گناهان اکتسابی خود به دست می‌آورد.

- ایده گناه ازلی و موروثی کفرآمیز و غیر قابل تصور است. آن مغایر با گناه حاصل از اعمال اراده آزاد است و حاکی از آن است که آفرینش خدا اساساً بد است. در این صورت خدا یا به ناحق طبایعی را که به گناه مرتکب نشده‌اند گنهکار لحاظ می‌کند یا مسئول آفرینش طبایع بد است.

تفاوت بین آدم و فرزندان او مربوط به محیط است نه طبیعت. فرزندان او در جامعه‌ای به دنیا می‌آیند که در آن آداب و عادات بد غالب است.

- فیض الهی سه جنبه دارد. (الف) قانون و ساختار طبیعی انسان (عقل و اراده آزاد) که همه انسان‌ها از آن برخوردارند، (ب) شریعت الهی که به عقل تاریک شده بواسطه گناه کمک می‌کند و وظایف او را یادآور می‌شود، و (ج) فیض مسیح که که زنگار گناه را می‌زداید، شریعت را در قلب انسان قرار می‌دهد و الگوی زندگی اخلاقی و بدون گناه می‌گردد. این سه جنبه از «فیض» توانایی آن را دارند که انسان را وارد ملکوت الهی گردانند که در اصل و در عمل زندگی کامل عاری از گناه است.

- تعمید نوزادان برای آمرزش گناهان نیست بلکه برای تضمین مقبول خدا واقع شدن و نیل به یک سطح بالا از تقدس از طریق اتحاد با مسیح است.

- از آنجا که خدا می‌خواهد همه انسان‌ها نجات یابند، عدم رستگاری انسان را باید نتیجه استفاده نادرست از اراده او دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱- مثلاً افلاطون به تقدم وجودی نفس بر جسم اعتقاد داشت (plato, 1888, 35; 2005, 1).

۱). او نفس انسان را ذات روحانی و غیرمادی می‌دانست که در پیدایش نیازی به بدن ندارد (plato, 2005, 1&93; 1975, 77d-80c). علاقه و ارتباط آن با بدن، ارتباط

وجودی و ذاتی نیست، بلکه مدتی به تدبیر و اداره‌ی بدن می‌پردازد و سپس آن را رها می‌کند و به عالم مجردات و روحانیت بر می‌گردد. طبق این نظر، نفس آدمی هم در حدوث و هم در بقا، روحانی است (plato, 1888, 41d4-44d2)، افلاطون، ۱۳۶۷: ۳، ۱۸۴۳ و

(۱۸۴۵-۱۸۴۶)

منابع

- کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس، [بی‌تا]، [بی‌جا].

- افلاطون. (۱۳۶۷)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، جلد ۳.

- اوگریدی، جوآن. (۱۳۸۲)، *مسیحیت و بدعت‌ها*، سلیمانی اردستانی، قم، موسسه طه.
- اسمارت، نینیان. (۱۳۸۳)، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، مرتضی گودرزی، تهران، سمت، چاپ اول.
- برانتل، جرج. (۱۳۸۱)، *آیین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- بریه، امیل. (۱۳۸۴)، *تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد*، یحیی مهدوی، تهران انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۸۴)، *روح فلسفه قرون وسطی*، ع. داوودی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

- Holy Bible, (1999) *King James Version*, New York: AMERICAN BIBLE SOCIETY.
- Saint Augustine, (1992) *Four Anti-Pelagian Writings* (On Nature and Grace, On the Proceedings of Pelagius, On the Predestination of the Saints, On the Gift of Perseverance); V. 86, Trans. John A. Mourant; William J. Collinge, Catholic University of America Press.
- Saint Augustine, (1993) *City of God*. Translated by Marcus Dods. New York: Random House.
- Saint Augustine, (2010) *On Free choice of the will*, Ed. and Trans. by Peter King, Cambridge University Press.
- Saint Augustine, (1998) *Confessions*, translated by Henry Chadwick, Oxford: Oxford University Press.
- Bettenson, Henry, (1967) *Documents of the Christian church*, New York, Oxford University Press.
- Bokenkotter, Thomas, (1979) *A concise History of the Catholic church*, Garden city, NY: Image Books.
- Bonner, Gerald, (2000) *Augustine and his Critics*, Edit. Robert Dodaro; George Lawless, London, NewYork, Routledge, 1st Publish.
- Bouwman, Rev.C. (2010) "Background theology to the canons of Dort", [Http://spindleworks.com](http://spindleworks.com).

- Britannica Encyclopedia of World Religions, (2006), (Encyclopedia Britannica INC).
- Chadwick, Henry, (2001) *The church in Ancient Society: From Galilee to Gregory the Greate*. NewYork: Oxford University Press.
- Clark, Elizabeth A., (1992) *The Origenist Controversy, the cultural construction of an Early Christian Debate*, Princeton University Press.
- Cross, F. L. (ed.), (1997) *The Oxford dictionary of the Christian Church*, Oxford, 3rd ed.
- De Bruyn, Theodore, (1993) *Pelagius's Commentary on St. Paul's Epistle to Romans*, Oxford, Clarendon Press.
- Evans, Robert F., (2010) *Pelagius: Inquiries and Reappraisals*, Wipf & Stock Publishers.
- Evans, Robert F., (1968) *Four Letters of Pelagius*, New York, Seabury.
- Gonzalez, Justol, (1992) *A History of Christian though*, Vol 2, Nashville, TN: Abingdon Press.
- Hammond, T.C., (1968) *In understanding the men*, London, Intervarsity Press.
- Harnack, Adolf, (2005) *History of Dogma – Vol., 5*, Grand Rapids, MI: Christian Classics Ethereal Library.
- Jennings, Rev. Daniel. R. (2010) " Pelagius: Defense of the Freedom of the will", www.sullivan-conty.com
- Knapp, Alex, (2009) "Augustine Vs. Pelagius-Part one: Man, the Fall and Original sin", www.hereticalideas.com.
- Kohler, K., (1918) *Jewish Theology*, The Macmillan Company, New York.
- Lacoque, Andre, (1987)"Sin and Guilt", Mircea Eliade, the Enc. Of Rel., New York, Macmillan Pub., vol 13.
- MC Giffert, Arthur Cashman, (1933) *A History of Christian Thought*, 2 vols., NewYork, Charles Scribner's sons.

-
- O Riada Deacon, Geoffrey, (2005) Pelagius: To Demetrias, www.Pinpointevangelism.com.
 - Parsons, R.G., (1926) "Pelagianism and semi Pelagianism", in Enc. Of Religion and Ethics, James Hastings, Vol. 9.
 - Plato, (1975) *Phaedo*, trans. By David Gallop, Clarendon Press, Oxford.
 - plato, (2005) *Meno*, ed. by Dominic Scott, Cambridge University Press, NewYork.
 - Plato, (1888) *Timaeus*, ed. by Archer, Macmillan, New York.
 - Rees, B.R. (1998) *The Letters of Pelagius and His Followers*, 1991. In Pelagius: Life and letters. Woodbridge, Great Britain, The Boydell Press.
 - Schaff, Philip, (1964) *History of the Christian Church*, Grand Rapids: Eerdmans Publishing Co., Vol. III
 - Souter, Alexander, (1999) *Pelagius's Expositions of Thirteen Epistles of St. Paul*, Oxford University Press.
 - Sproul, R.C., (1996: 2002) "Augustine and Pelagius", *Tabletalk Magazine*, June, www.leaderu.com
 - Wiggers, G. F., (1840) *Augustinism and Pelagianism*, Trans. By Ralph Emerson, Newman & Saxton, NewYork.
 - Wolfson, H. A., (1965) *Religious philosophy*, (A Group of Essay), Atheneum, NewYork.